

## نقش دیپلمات‌های علمی در آموزش عالی از منظر اقتصاد سیاسی

فرهاد بلاش<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

### چکیده

امروزه کارکردهای ویژه نظام های آموزش عالی در جهان از طریق واکاوی اقتصاد سیاسی موثر بر آنها شناسایی می‌گردد. اغلب این اقتصاد سیاسی در آموزش عالی به عنوان بخشی کلیسایی و بخشی کازینویی در نظر گرفته می‌شود. این دو بخش به ترتیب می‌توانند تحت عنوان چهره واتیکانی آموزش عالی و قلب وگاسی آموزش عالی بازتعریف شوند. در این راستا، دیپلمات های علمی موفق استقلال مؤسسه خود را با حراست از پایگاه مادی و گسترش آن رقم زده و می‌توانند روشنفکرانه ترین ماجراجویی ها در مرزهای موسسه خویش را متبلور سازند. این موضوع از یک سو، به یک استراتژی کلان اقتصادی آینده نگر نیاز دارد و از سوی دیگر، از دیپلمات های علمی موثر تقاضا می‌کند تا آموزش عالی را نسبت به فشارهای بازار از تمایزات معرفت شناسانه فعلی، مصون سازد. در این مقاله با مرور تحلیلی و تطبیقی مآخذهای معتبر در فضای برساختگر نئولیبرالیسم و تأثیرات اتمسفر اقتصاد سیاسی همراه با کاپتالیسم رانتی، رسالت دیپلمات های علمی در آموزش عالی مورد نقد و بحث واقع شده است.

کلید واژه ها: دیپلمات علمی، آموزش عالی، اقتصاد سیاسی، نئولیبرالیسم، کاپتالیسم رانتی



۱۴۵

فصلنامه علمی  
مطالعات فرهنگ  
دیپلماسی، سال اول،  
شماره ۱، بهار ۱۴۰۱

۱. استادیار دانشگاه خوارزمی تهران

## مقدمه

سؤال اساسی که دولت از موسسات آموزش عالی می‌پرسد «ارزش افزوده» آن‌ها برای جامعه‌ای است که بودجه آن‌ها را تأمین می‌کند. با توجه به محدودیت‌های بودجه‌ای اخیر، این سؤال کاملاً مشخص مطرح شده است: آیا جامعه از سطوح کمتری در هزینه‌های عمومی رنج می‌برد - و چه چیزی باعث می‌شود هزینه‌های عمومی بیشتر ارزش داشته باشد؟ مطمئناً این پرسش‌ها کاملاً معقول و منطقی است که باید پرسید، با توجه به این که حتی امروزه بیشتر افرادی که مالیات آن‌ها صرف تأمین بودجه موسسات آموزش عالی می‌شود و هرگز قدم در یک موسسه آموزشی عالی نگذاشته‌اند. چرا دولت، به عنوان متولی جامعه، باید علاقه‌مند به حفظ نقش استادپژوه<sup>۱</sup> باشد که زیربنای یکپارچگی دانشگاه است؟ صحبت در مورد لزوم پرورش «جو نوآوری»<sup>۲</sup> را در نظر بگیرید. وفاداری به این مفهوم بیش از استفاده زیاد از کلمه «نوآوری» و تقویت تک تک ایده‌های هیجان انگیز به وضعیت تغییر الگو نیاز دارد که نسبتاً شامل مواجهه عموم - چه در داخل و چه در خارج از کلاس - با افرادی است که تجسم پویایی زندگی فکری هستند، و هنوز هم می‌توانند آن را متمرکز کنند تا مطابق با شعار روشنگری، «دانش قدرت است»<sup>۳</sup> باشد. این افراد به معنای اصلی «همبولت» «دانشگاهیان» - با اشاره به راه رشد و توسعه الهام می‌گیرند. آن‌ها به‌طور روزمره دیگران را از مناطق راحتی خود دور می‌کنند، همان‌طور که خود را از منطقه امن خود دور می‌سازند. در این مفهوم عمیق است که دانشگاه‌ها «جو نوآوری» فراهم می‌نمایند که شایسته حمایت مداوم دولت است. اما چه کسی توانایی هدایت چنین افرادی را به عنوان واصل و واسطه‌ای اثرگذار به عهده دارد؟ دیپلمات‌های علمی موثر، پاسخ این پرسش اند که در بخش‌های مختلف این مقاله با توجه به بستر فعلی موسسات آموزش عالی مورد واکاوی واقع شده‌اند.

## 1. teacher-researcher

۲. Climate of innovation جو محکمی است که سازوکارهای خلاقانه را برای دستیابی به اهداف خود پرورش و گسترش

می‌دهد

## 3. Knowledge is power

## نئولیبرالیسم فضای برساختگر دیپلمات علمی

احتمالاً قوی‌ترین جریان اقتصاد سیاسی به موضوع نقد و به چالش کشیدن دست اندرکاران و محققان آموزش عالی نسبت به برنامه‌های کسب و کار برای دانشگاه مدرن توسط کریگ کالهن<sup>۱</sup> قبل از تصدی ریاست دانشکده اقتصاد لندن باشد. وی اذعان می‌کرد تنها با پایبندی هنجارهای کلاسیک دانشگاهی می‌توان به طور مؤثر به اهداف اجتماعی و اقتصادی که به طور فزاینده‌ای از آموزش عالی مطالبه می‌شود، خدمت کرد. پیشنهاد وی خطاب به دیپلمات‌های دانشگاهی الهام بخش، شاید از این پیش فرض متناقض شروع می‌شود که این روزها از مدل اقتصاد سیاسی برای عقلانی کردن آموزش عالی استفاده می‌شود و تمایل برآن است که مبتنی بر «بهره‌وری» نباشد، به بیانی دیگر انتقال کارآمد کار و سرمایه به کالاها و خدمات (Calhoun, 2006). در این راستا مطمئناً، لفاظی که پیرامون «دانشگاه کارآفرین» انجام می‌شود تنها ذکر استفاده گسترده و گاه و بیگاه از عبارت «تولید دانش» نیست و مدیون این مدل است (تشابه سطحی تلفیقی (بی‌تردید) از تولید افزوده و (باترید) از بهره‌وری افزوده) (Clarck, 1998; Gibbons et al: 1994). با وجود این که این مسئله در بیان ممکن است منفی تلقی شود، اما در عمل واضح و قابل مشاهده است: در آموزش عالی شاخص‌های عملکرد کلیدی مبتنی بر بهره‌وری نیست، بلکه به معنای واقعی تولید آموزشی (ثبت نام‌ها، فارغ التحصیلان، و شاغلان)، پژوهشی (بودجه، تعداد آثار منتشر شده، ثبت اختراعات، و استنادها)، درآمدها (دریافت یا ایجاد شده) و غیره است. غلبه تجمع بر نسبت‌های متریک (رتبه سنجی) متنوع در «جدول‌های لیگ»<sup>۲</sup> مختلف موسسات آموزش عالی، این نکته را اثبات می‌کند. براساس این استانداردها، ایالات متحده تنها ابرقدرت دانشگاهی در جهان است و سرمایه غیرقابل انکار آن‌ها را وارد می‌باشد (Fuller, 2016). سوالي که می‌تواند محل تامل باشد این است که آیا ایالات متحده پرمولدتترین کشور آکادمیک است؟ این امر یک مسئله حساس در انگلستان است، جایی که آموزش عالی بارها و بارها به خاطر انجام کارهای بیشتر با منابع کمتری مورد تشویق قرار گرفته است: الگویی از بهره‌وری نئولیبرال (May, 1997). برای ربع قرن گذشته، بریتانیا به طور بحث برانگیزی پرمولدتترین کشور دانشگاهی روی کره زمین بوده است. به‌عنوان مثال، موقوفه و درآمد سالانه هاروارد هفت برابر درآمد آکسفورد و کمبریج است. اما آیا هاروارد هفت برابر بهتر از آکسفورد است؟ شاید دو یا سه بار، مطمئناً هفت برابر نیست!

## 1. Craig Calhoun

۲. اصطلاحی برگرفته از فوتبال انگلیس که در ایالات متحده «رتبه‌بندی» بکار برده می‌شود

و شاید این پرسش نیز قابل مطرح شدن باشد که آیا ایالات متحده بزرگترین تولیدکننده دانشگاهی جهان به موجب بیشترین مصرف کننده بودن است؟ به نظر می‌رسد تا از هنجارهای آمریکایی کاسته نشود، علی‌رغم بسیاری از چالش‌های ملی و محلی، از نظر منطقی محکم خواهد بود. در مقابل، موفقیت سبک مصرف آشکار ایالات متحده در موسسات آموزش عالی، حقیقت مهم و البته پیچیده ای را آشکار می‌کند: این که دانشگاه‌ها مؤسساتی هستند که با مصونیت از مجازات تولید می‌کنند. روش‌های کلاسیک تفکر در مورد این پدیده معمولاً شامل تصور پیروی از حقیقت در هر کجا که میل پیدا کند، می‌باشد. این تصور از دوران گذشته همان چیزی است که درک دِ سولا پرایس<sup>۳</sup> آن را «علم کوچک» نامید، جایی که منابع اصلی آن زمان، انرژی و پول شخصی بود و نه مقدار زیادی تجهیزات و امکانات، نیروی انسانی و پول شخصی دیگران (Price, 1963). این تصور به طور مداوم با اقتصاد سیاسی ضمنی در حکم ارسطو برای تبدیل شدن به «فلسفه» (نماینده ای برای هر بررسی روشنفکری منظم) تنها پس از انجام کارهای معمول انجام می‌شد. با یادآوری نکاتی که مارکسیست‌ها از آن لذت می‌بردند، ارسطو فلسفه را به معنای واقعی مانند نوعی ژیمناستیک ذهنی می‌دانست که از آن انتظاری بیش از ورزش‌های رقابتی نمی‌رفت، که به آزادی رنج‌های سکولار بشریت بازگردد. در عوض، فعالیتی کاملاً آزادانه است که شخص زمانی را برای اندیشیدن به این امر تخصیص می‌دهد که جهان چگونه و چرا این گونه است.

این نگرش در غرب در دوران مدرن نیز هم‌چنان ادامه داشته است، حتی هنگامی که با ایدئولوژی‌های اسلامی، مسیحی و در نهایت روشنگری دانش به عنوان میراث جمعی و حق جهانی در جهت پیشرفت بشریت در تضاد قرار گرفت. در حقیقت، شاید برای ایجاد بهشتی روی زمین. در انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ادوارد گیبون<sup>۴</sup> ممکن است خلیفه عمر را به‌عنوان انسانی بی‌فرهنگ (به خاطر ریختن تمام خرد باستان در شعله‌های آتش هنگامی که او در سال ۶۴۰ میلادی کتابخانه اسکندریه را به آتش کشید) تلقی کند (Gibbon, 2000). با این حال احساس تحقیر مشابهی توسط معاصران خود - از جمله نمادهای روشنگری مانند هیوم و اسمیت<sup>۵</sup>، والتر و دیدروت<sup>۶</sup> - نسبت به دانش «بی‌فایده» که پس از آن در دانشگاه‌های اروپایی گردآوری شده ابراز شده بود، وجود داشت. وجود کتاب‌های منتشر شده به نام «کنجکاوی»

3. Derek de Solla Price  
4. Edward Gibbon  
5. Hume and Smith  
6. Voltaire and Diderot

که به زبان‌های معدودی نوشته شده است قابل درک است، حتی دسترسی کمتر به آن می‌توانست معادل ذهنی حرص و آز، یک گناه کبیره برای سرمایه‌ایمان باشد و سستی به همراه آورد. این حس خوب اقتصادی از تحقیر عامدانه ای که امروزه اغلب در بین مدیران نئولیبرال یافت می‌شود، خبر می‌دهد. با این حال، مفهوم «دانش عمومی کشف نشده»، رویکرد برساخت‌گرایانه‌تری برای مسئله ای که خلیفه با مشتعل کردن از غرورها حل کرده است، ارائه می‌دهد.

با این وجود، کارآمدترین وسیله دولت برای بهبود سرمایه انسانی شهروندان به منظور افزایش ثروت ملی، سرمایه‌گذاری بر آموزش‌های ابتدایی و متوسطه، حتی با هزینه آموزش عالی و پژوهش‌های اصلی است (Wolf, 2002) و اگر دولت نباید در آموزش و پژوهش در آموزش عالی سرمایه‌گذاری کند، منافع ملی بهترین خدمت را با یک استراتژی سرمایه‌گذاری فراهم می‌کنند که دسترسی آزاد بین دانشگاهیان و افراد توانا برای تبدیل ایده‌های خود به مهارت‌های قابل انتقال و محصولات قابل فروش را ترغیب می‌کنند. از این گذشته، هیچ موسسه تحقیقاتی فایده‌مندی نمی‌تواند کمبودهای گسترده در سوادآموزی و حسابداری پایه را جبران کند و هیچ کدام از ثبت نام‌های ثبت شده نمی‌توانند جایگزین مشارکت مستقیم در تحقیقات و توسعه صنعتی شوند و غالباً فراموش می‌شود که هومبولت خود چنین استراتژی متضادی را برای بخش‌های مختلف آموزش و نحوه آگاهی از توسعه ملی داشته است. از این رو نتیجه گرفته می‌شود که یک دولت آگاه از بودجه بسیار علاقه‌مند است تا اقتصاد دانش‌نویان جهان، یک استراتژی دو جانبه را برای آموزش عالی اتخاذ کند.

اول، دولت بودجه آموزش و پرورش را از آموزش عالی به مقاطع ابتدایی و متوسطه توزیع کند، تا افراد بتوانند مهارت‌های رقابتی لازم را در اسرع وقت کسب کنند، از این طریق ورود سریع و سرنوشت‌ساز را به یک بازار کار جهانی شده اطمینان می‌دهند. این استراتژی به مقابله با «خرش گواهی نامه‌ها»<sup>۷</sup> نیاز هر نسل جدید دانش‌آموزی برای گذراندن وقت بیشتر در آموزش رسمی برای دستیابی به مدارک قابل مقایسه کمک می‌کند. اگرچه نتیجه می‌گیرند که کمتر کسی در ابتدا به آموزش دانشگاه نیاز دارد (یا اگر چنین باشد، برای یک دوره کوتاه)، نوسانات ناشی از نوآوری اقتصاد دانش جهانی تضمین می‌کند که هر گونه خسارت مالی که موسسات آموزش عالی در کوتاه مدت متحمل شده‌اند بعداً با بازپس‌گیری بهبود می‌یابند (با نام «یادگیری مادام‌العمر») که به موجب آن مهارت‌های دیرهنگام توسط کسانی که به اندازه کافی خوش شانس نیستند که در ابتدا در معرض آنها

7. Credential creep

قرار گیرند، کسب می‌شود. از این نظر، انگیزه‌های محیطی برای ایجاد نوآوری مانند وسوسه‌های ارتکاب جرم یا حساسیت به ابتلاء به بیماری است: یعنی توجیهات اقناعی برای بوجه عمومی آنچه را که اروینگ گافمن<sup>۸</sup> «کل موسسات» نامیده است. بنابراین موسسات آموزش عالی می‌توانند خود را در کنار زندان‌ها و بیمارستان‌ها به عنوان «ارائه دهندگان تعادل اجتماعی» در بازار قرار دهند (Goffman, 1961).

هدف بعدی، استراتژی دولت در حفظ تخلخل مرزهای تقسیم آکادمیک از صنعت و بخش خصوصی است. این احتمالاً منجر به گسترده شدن تغییرات حقوق دانشگاهی می‌شود، شاید آن‌ها را از رتبه‌های موسسات آموزش عالی جدا کند. موسسات می‌توانند به سبک بریتانیا با توجیه کردن هزینه عمومی بیشتر، برخی موارد را تعدیل نمایند مانند گزینش‌های انباشته شده اعضای هیات علمی، حق ثبت اختراع، مشاوره‌ها و موارد دیگر. در دراز مدت، موسسات آموزش عالی حتی ممکن است از وضعیت حقوقی غیرانتفاعی خود صرف‌نظر کنند، فرض کنند که آن‌ها می‌توانند متولیان خود و شاید فارغ التحصیلان را ترغیب کنند که خود را به عنوان سهامداران یک شرکت بدانند و دانشگاهیان خود را به عنوان کارکنان تصور کنند.

حتی در این دوران نئو لیبرال، برای اقتصاد دانش جهانی، موسسات آموزش عالی می‌توانند بیش از تأمین کننده‌های سرمایه، هم انسانی (در آموزش) و هم غیرانسانی (در تحقیقات) باشند. اما این بدان معنی نیست که آن‌ها باید دور یا خارج از ملاحظات اقتصادی بایستند. در عوض، موسسات آموزش عالی باید بیش از پیگیری رهبری کنند، که در واقع این امر هدف یک دیپلمات علمی است. با ترکیب هومبولت و جوزف شومپیتر، نظریه پرداز بزرگ کارآفرینی، در جاهای دیگر کارکرد شرکتی بی نظیر دانشگاه به عنوان «نابودی خلاق سرمایه اجتماعی» تعریف می‌شود (Fuller, 2003). منظور از این عبارت، به روز کردن وحدت پویایی است که هومبولت در بین آموزش و پژوهش داشته است، که اکنون به عنوان مراحل متناوب چرخه بی پایان توصیف می‌شود. نوآوری هومبولت این بود که دانشگاه را به موتور پیشرفت اجتماعی به طور خاص به پیشرفت «ملت» تبدیل کند، روحیه‌ای که خط مشی دولتی سعی می‌کند هر چند ناقص از آن تجسم یابد. شومپیتر<sup>۹</sup> یک قرن بعد این چنین نوشت که تشخیص داده است که دانشگاه‌ها از دیرباز معتبرترین و بعضاً مؤثرترین منبع تفکر ضد استقرار بوده اند (Schumpeter, 1942).

در ابتدا پژوهش‌ها با ایجاد اتحادهای جدید بین ایده‌ها، مردم، فرایندها و غیره، سرمایه‌های اجتماعی ایجاد می‌کنند. با این حال، دانشگاهی که صرفاً، یا حتی در

8. Erving Goffman  
9. Joseph Schumpeter

درجه اول، به پوهش اختصاص داده شده است، به سادگی قطبی سازی می‌شود. بنابراین، «دانستن‌ها» و «ندانستن‌ها»، نوعی فتودالیسم معرفت شناسانه را نشان می‌دهد. اما خوشبختانه، در اینجا کارکرد تدریس وارد می‌شود تا با پراکندن میوه‌های پژوهش تا حد امکان، این اختلاف آشکار را مرتفع سازد. نکته قابل توجه، دانشجویان غالباً از شبکه‌های اصلی مسئول تحقیقاتی که در آن راهنمایی می‌شوند، فاصله دارند، اما قدرانی از آن‌ها برای ادامه حمایت‌های اجتماعی آن و از همه مهمتر، برای انجام تحقیقات در جهت‌های غیر منتظره بسیار حیاتی است. این به نوبه خود باعث ایجاد اتحادهای جدید و توزیع مجدد مزیت رقابتی در جامعه خواهد شد.

در حقیقت، روح دانشگاه به عنوان ناوشکن خلاق سرمایه اجتماعی در کمیته‌های برنامه درسی مستقر است و این تصمیم را می‌گیرد که تصمیم بگیرد کدام جنبه‌های تحقیق جدید را به عنوان مثال در یک رشته اصلی یا یک هنر عمومی لیبرال در نظر گیرد. از این نظر، «جنگ‌های کانن»<sup>۱۰</sup> که حداقل سی سال در دانشکده‌های علوم انسانی پردیس‌های آمریکایی به طول انجامیده، صرفاً یک سطح از خودآگاهی و توجه رسانه‌ای را به فرایندی معطوف می‌دارد که برای تاریخ مدرن دانشگاه، بومی بوده است. اکنون تنها تفاوت این است که احتمالاً میزان و نرخ جایگزینی محتوای دوره نسبت به گذشته بیشتر است. در صورت درستی، ممکن است این بازتابی از بدنه عظیم و متنوع دانشجویی در سال‌های اخیر باشد که ترکیب آن راحت‌تر می‌تواند این ایده را که آینده جامعه باید به طور معناداری از گذشته متفاوت باشد، مجادله آمیز کند.

مدلی برای این چشم‌انداز همیشگی و رو به جلو در دانشگاه وجود دارد. این قدیمی‌ترین نهاد قانونی است که بخش خصوصی در آن ادغام شده است، کلیسایی خودحامی، که از آن دانشگاه‌های اولیه در قرن دوازدهم تکامل یافته‌اند. جنبه اقتصادی آیین‌گرایی<sup>۱۱</sup> این است که منابع مالی کلیسا معمولاً «رو به جلو» نه «به عقب» جریان می‌یابند. به جای نیاز به تبدیل کنندگان بالقوه برای پرداخت اولیه برای پیوستن به یک کلیسا قبل از دریافت مزایایی (با این حال تعریف شده)، کسانی که زندگی آن‌ها قبلاً توسط عضویت خود در یک جامعه مومن متحول شده است، مقداری از درآمد اضافی خود را اهداء می‌کرده‌اند تا دیگران اجازه اشتراک داشته باشند. بنابراین به جای این که خودشان ایمان دانشگاهی را موعظه کنند، معامله‌ای صورت می‌گرفت تا برای اهدا کنندگان انجام شود. این نگرش نسبت به

10. canon war  
11. proselytism

دانشگاه‌ها به دلیل مبدا اولیه مخالفان مذهبی انگلیس، در ایالات متحده به طور منحصر بفردی ریشه دارد. در نتیجه، توسط هر استاندارد جهانی، حتی دانشگاه‌های رسمی با بودجه دولتی که از کمک‌های فارغ التحصیلان به خوبی برخورداراند، در مواجهه با فشارهای اقتصادی و سیاسی خارجی، میزان زیادی از استقلال نهادی خود را حفظ کنند.

دو ویژگی این استقلال قابل ذکر است: عدم انتخاب دانشگاه برای انتخاب تعداد قابل توجهی از دانشجویانی که نمی‌توانند هزینه‌های کامل شهریه را پرداخت کنند، و اجازه دادن به تعداد قابل توجهی از اعضای هیئت علمی برای ماندن در دانشگاه حتی با تولیدات نسبتاً پایین پژوهشی. در حالت ایده آل، چنین دانشجویانی فارغ التحصیلانی سخاوتمند به نظر می‌رسند، و چنین اعضای، مدرسانی الهام بخش. با این وجود، فارغ التحصیلان سخاوتمندانه تمایل دارند از مدرسان الهام بخش - و نه فقط کسب مهارت‌های مرتبط با شغل - به‌عنوان انگیزه موقوفات خود نیز استفاده کنند. علاوه بر این، این فارغ التحصیلان به طور معمول دانشجویانی امیدوار کننده نخواهند بود. این نشان می‌دهد که حداقل برخی، اگر نه بیشتر، دانشگاه‌های آمریکایی یک استراتژی مالی طولانی مدت موفق را بر اساس «روح» و نه «ماده» مؤسسات خود طراحی کرده‌اند. بنابراین، ارزش‌هایی که توسط اهداکنندگان دانشجویی حمایت می‌شود، با ارزش‌های دانشکده عادی همگرا می‌شود. به عبارتی صریح: رضایت مشتری و کارکنان در نقطه تعادل است.

این استدلال نکته‌ای کلی از ارتباط با دیدگاه استراتژیک سزار دانشگاهی را نشان می‌دهد. گرچه دانشگاهیان تنها یکی از چندین نهادی که به نفع دیپلمات علمی است را شکل می‌دهند، اما آن‌ها بهترین عامل برای کمک یا آسیب رساندن به نام تجاری سازمانی دانشگاه محسوب می‌شوند. در حالی که تحقیقات نقش مهمی در این فرایند دارد، چنان‌چه تحقیقات بیشتری در مورد بیرون و حتی خارج از بررسی روند بررسی همتای آکادمی‌ها انجام می‌شود، تفاوت دانشگاه برای تمایز از دیگر عوامل تولید دانش بسیار مهم است. با مراجعه به فعالیت اصلی تدریس و سخنرانی، متوجه می‌شویم که مؤسسات نخبگان از قبل با ارائه دوره‌های آنلاین که مجوز پخش برای دانشگاه‌های غیر نخبه را دارند، شروع به انتقال خود کرده‌اند. این پیشرفت تحت عنوان عمومی «موک<sup>۱۲</sup>» انجام می‌شود: یعنی «دوره گسترده باز آنلاین». اگرچه بسیاری از موک‌ها به سادگی شامل انتخاب و انتخاب صحیح کلیپ‌های آموزشی ساخته شده از هدف و خارج از قفسه هستند، اما انحراف

چشمگیر از دوره مایکل ساندل دوره کارشناسی دانشگاه هاروارد در مورد ماهیت عدالت شروع به تمرکز ذهن بر روی چالش بالقوه‌ای می‌کند (Sandel, 2010). موک به شیوه‌های سنتی مطالب در آموزش عالی ارائه می‌دهد (Kolowich, 2013). چه چیز دیگری ممکن است در مورد موک بگوید؟ این سؤال پرسش دیگری را ایجاد می‌کند که چرا دانشگاه‌های غیرنخبه برای حفظ فعالیت خود نیاز به زمینه‌های دقیق‌تری دارند، هنگامی که سخنرانی‌های دانشگاهیان برتر در رشته‌های خود را مشاهده می‌کنید در لپ‌تاپ شخصی و به دنبال آن وظایف و ارزیابی‌های دیجیتالی، که توسط تماس‌های دوره‌ای با «پرسنل پشتیبانی یادگیری» که به طور ویژه آموزش دیده برای دریافت دانشجویان از برجستگی‌های سرعت شناختی است، که تقویت می‌شود. به افزایش تلفات کار دانشگاهی اضافه کنید و ممکن است دیپلمات علمی وسوسه شود تا بخش فیزیکی دانشگاه را کاهش دهد، مثلاً با فروش مستقیم سالن‌ها، دفاتر و فضای کلاس درس یا - کمتر مبهم - همه چیز را به هدفی «دوگانه» تبدیل کند. که می‌توان آن‌ها را بین فعالیت‌های دانشگاهی و غیر دانشگاهی «مشترک» قرار داد. اما روشن نیست که دانشگاه می‌تواند صرفاً به‌عنوان یک مفهوم بدون احساس قدرت از مکان زنده بماند، نمادی از عوام یا «پردیس» که برای دانشجویان جذاب است. اما این ممکن است دیپلمات علمی را در سخت‌ترین نبرد همگانی درگیر کند - یعنی این که خود دانشگاهیان را ترغیب کند که آن‌ها باید یک حضور زنده در دانشگاه داشته باشند، خصوصاً در کلاس، که هم چنان بهترین مکان برای فروش دانشگاه به‌عنوان نهادی است که شایسته پایداری باشد.

برای فکر کردن در مورد این مشکل، تغییر از تئاتر به خانه را محلی برای تجربه هنرهای نمایشی از اواسط قرن بیستم میلادی در نظر بگیرید. در ابتدا، در عصر تلویزیون، این تغییر فقط درام زنده را تحت تأثیر قرار داد. اما با ظهور دیسک‌های ویدئویی دیجیتال و پخش جریان، این فیلم روی فیلم‌ها نیز تأثیر گذاشت. بنابراین، «تئاتر» به‌عنوان یک مکان عمومی برای تجربه جمعی در معرض خطر ناپدید شدن کلی قرار می‌گیرد. در اینجا، یادآوری آنچه همیشه به‌عنوان تمایز - حتی تحریک آمیز - در مورد نمایش‌های تئاتری از دوران باستان تا دوران مدرن دیده می‌شود، مهم است. وقتی تئاتر به خوبی انجام شود، به نظر می‌رسد بازیگران به معنای آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند روی صحنه هستند، که پس از آن پاسخی از سوی مخاطب به وجود می‌آید گویی که آن‌ها شوخ طبع هستند - اگر شرکت کننده در این رویداد نباشند - یک رویداد واقعی. در حالی که افلاطون معتقد بود که چنین اجراهایی به واسطه برانگیختن افکار و احساساتی که به راحتی

می‌توانند سرکوب شوند به محض این که افراد از تئاتر خارج شوند، همیشه به طور بالقوه خرابکارانه وضع موجود را خدشه دار می‌کنند، ارسطو اظهار داشت که تئاتر یک محیط امن برای رها کردن احساسات است که هرگونه خنثی شدن پتانسیل خرابکارانه نمایش - به شرط آن که نمایشنامه-نویس نقشه ای را دنبال کند که از یک «نظم طبیعی» پیروی کند، یعنی مواردی که در نهایت تمام اهداف سست از بین می‌روند.

دو حس وجود دارد که دانش آکادمیک به معنای فوق خود را مانند نمایش تئاتر ارائه می‌دهد. نکته اول این است که دانش آکادمیک به طور معمول از محل‌هایی شروع می‌شود که می‌تواند موقعیت پیش فرض «عقل سلیم» مخاطب را به چالش بکشد. دوم این که دانش آکادمیک، مکان‌های ضد انعطاف پذیر خود را با جزئیات قابل توجهی ایفاء می‌کند، بطور ایده آل، به گونه ای که سرانجام مخاطبین می‌آیند تا خودشان را بسازند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد ذهن آموزش دیده آکادمیک به زندگی واقعی جایگزین می‌پردازد، که اگر به واقعیت «روزمره و عادی» منتقل شود، می‌تواند مانند مواد منفجره باشد. این دقیقاً همان مواردی بود که افلاطون را در مورد اجراهای نمایشی، به ویژه نمایش‌های خوب، زنده می‌ساخت که فیلم-نامه را نگران می‌کرد. مطمئناً نسخه‌های ویدئویی از سخنرانی‌هایی که می‌توانند پخش شوند، بازپخش شوند، مکث شوند، حتی ویرایش شوند و غیره - همه به راحتی کاربر - قسمت اعظم این اثر را تعدیل می‌کنند. با این وجود، موسسات آموزش عالی با در نظر گرفتن اجراهای زنده به‌عنوان معیارهای طلایی آموزش، می‌توانند ارزش تدریس در مقابل پژوهش را معکوس کنند، بنابراین بیشتر به نظر می‌رسد بازیگری در مقابل فیلمنامه نویسی است.

جالب این جاست که ماکس وبر، در دفاع کلاسیک خود از فضای آزاد دانشگاهی، که شامل آزادی دانشجویان برای یادگیری بود، بر لزوم خودداری اساتید از سوگیری برای باز نگه داشتن گزینه‌ها نیز تأکید می‌کند تا دانشجویان بتوانند امور را برای خودشان رقم بزنند (Weber, 1958). به نظر می‌رسد چنین توصیه‌هایی برخلاف حمایت ارسطویی مبتنی بر این که مدرس باید تمام اهداف سست را به نوعی متعادل حل کند، خلاف واقع است. در عوض، وبر به دانشجویان این اجازه را می‌دهد که از کلاس خارج شوند و تصور کنند که هنوز هم چیزهای زیادی وجود دارد - اگر نه همه چیز - در پیگیری رشته‌های مختلف استدلالی ضد تقابلی است که فقط در معرض آن قرار گرفته‌اند. این دقیقاً همان روح هومبولتی است - الهام بخش فوری و خطرناک - این کلاس را قادر ساخته است تا در طی دو قرن گذشته

به‌عنوان یک مسیحی برای نسل بعدی نوآور، خدمت کند.

### اقتصاد سیاسی و دیپلمات علمی

سهولت نسبی که آمریکایی‌ها توانستند با آن الگوی مالی کلیسا را در دانشگاه بکار گیرند، در واقع برآمده از چهره واتیکان آموزش عالی است. اتهامات هومبولت و سایر مقامات دولتی سعی در بازآفرینی این احساسات در بخش دولتی داشت، جایی که طبیعی تر است که فرض شود مانند آموزش، به‌عنوان خدماتی، فرض می‌شود که ارزش آن بستگی دارد، به چگونگی برخورد با مراجعین. در اکثر اصطلاحات بیان شده، مسئله عملی چگونگی توجیه روند مالی برای موسسات آموزش عالی است که باعث می‌شود مردم برای تأمین بودجه انتظاری داشته باشند و بیشتر مزایای آن ارائه خدمات می‌باشد. برخی مانند فولر راه حل را «قلب و گاس» در دانشگاه می‌داند که برنامه مالی آن براساس برنامه کازینویی مدل شده است - یعنی به تشویق و ترغیب ریسک‌پذیری اختصاص یافته است (Fuller, 2016).

مدارک و شواهد برای قلب و گاس در دانشگاه به‌عنوان یارانه متقابل بودجه ظاهر می‌شود. عمل افتخارآمیز گرفتن از ثروتمندان و دادن به گروه‌های فقیر دانشگاهی است. در حالت افراطی، سود حاصل از دانشکده پزشکی ممکن است کلاسه ای فلسفه را با سه دانشجو پشت سر گذارد. این که دانشگاه‌ها با موفقیت هزینه‌های بالای سرمایه را به سرمایه‌گذاران خارجی تحمیل می‌کنند، تا حدودی منعکس کننده مشروعیتی است که به طور کلی به چنین یارانه‌های متقابلی واگذار می‌شود. موسسه آموزش عالی به سادگی یک بازار نیست که رشته‌های مختلف خود را برپا می‌کند، بلکه یک شرکتی است که صریحاً به حفظ همه اشکال استعلام سیستماتیک اختصاص می‌پردازد.

این نشان از یکپارچگی فکری در استراتژی برای مقابله با خطر تبدیل می‌شود. دلیل منطقی اقتصادی این است که، فاقد هرگونه رابطه بلند مدت بین تحقیق در زمینه تأمین اعتبار و تولید دانش قابل توجه، برای کسانی که به اندازه کافی خوش شانس هستند که به ثروت رسیده‌اند تا این که تحت تأثیر آن افراد به اندازه کافی فقیر شوند. از همه این‌ها، احتمالاً در آینده اگر حداقل برعکس نشود، ثروتمند خواهد بود. مثلاً، هنگامی که سایر دانشکده‌های پزشکی دانش جدیدی را که مبتکرانه بدست می‌آورند، در واقع از یک مزیت اولیه برخوردار می‌گردند.

اما قلب و گاس دانشگاهی، شاید ناخواسته، در جامعه به طور کلی مشترک است. از آن جا که امروزه انتظار می‌رود دانشگاه‌ها مهارت‌های مستقیمی را با توجه





به تعداد فزاینده افرادی که هستند، مانند قرن بیستم در مشاغل «یقه سفید» فراهم کنند، غالباً فراموش می‌شود که دولت به طور سنتی دانشگاه‌ها را محلی عمومی در نظر گرفته است. کازینوهایی که شهروندان مجبور می‌شوند بخشی از ثروت خود را از طریق پرداخت مالیات قمار کنند. تا نیمه ربع قرن پیش، اکثریت قریب به اتفاق افرادی که مالیات آن‌ها از طریق سرمایه‌های جهانی تأمین می‌شد، مجبور بودند برای توجیه سرمایه‌گذاری، داستانی نسبتاً پیچیده بیاوند. شاید یکی از بستگان یا دوستان خود از پیشرفت تحصیلی به‌عنوان وسیله‌ای برای پیشرفت شخصی و تحرک طبقاتی رو به بالا استفاده می‌کرد. اما به احتمال زیاد، یک فرد معمولی کاملاً دانش را به روشی که همه از آن سود می‌برند، بدست می‌آورد، مثلاً با درمان یک بیماری ساده یا گسترش درک ما از واقعیت. هنگامی که چنین لحظات منحصر به فرد برای انیشتین رخ می‌دهد، به نظر می‌رسد مردم حاضر به بهانه تمام مخارج مالیاتی قبلی خود هستند که یارانه تحصیل افرادی را که به هر دلیلی فرصت خود را خراب کرده‌اند، بهانه می‌کنند.

این نگرش تحت شرایط خاص اقتصادی کاملاً منطقی است. بارزترین مسئله این است که سرمایه‌گذاران می‌توانند تا حد امکان آزادانه از جوشش شدید فکری بهره‌مند شوند. در حالی که برای رسیدن به نظریه نسبیت، آلبرت انیشتین لازم است، هر یک از تعدادی از افراد می‌توانستند در شرایط مناسب به این نظریه برسند و دلیل ماقبلی وجود نداشت که باور داشته باشیم آلبرت آن شخص خواهد بود. مطمئناً ممکن است این اتفاق تا حدودی زودتر یا دیرتر از آن اتفاق افتاده باشد. اما اگر واقعاً اعتقاد داشته باشیم که انیشتین در دانش مؤثر بوده است (شاید به این دلیل که او به چیزی عمیق در مورد ماهیت واقعیت برخورد کرده است)، نه این که او سوار موج آخرین تیزهوشی روشنفکری شده است، پس این گونه کسانی هستند که یارانه می‌گیرند. آموزش او باید پاسخگو باشد. انیشتین قانون مالکیت معنوی را به طور کلی می‌پذیرد پس مستحق پاداش اضافی نیست - اما به دلایل اشتباه. انیشتین برای نظریه نسبیت حق ثبت اختراع را ندارد، اما قانون‌گذاران می‌گویند که این امر به این دلیل است که کار ذهنی-سخنرانی او شامل کشف قوانینی از طبیعت است که برای وجود خود نیازی به تلاش انسانی نداشته و بیش از آن هیچ انسانی نمی‌تواند از این طریق اعمال ارادت خود را انجام دهد. این توجیه حقوقی به نسخه‌ای از نظریه ارزش، برمی‌گردد که به موجب آن، اکتشافات انسانی اساساً عملی برای کپی کردن اختراعات خداوند است. با این حال، قلب وگاس دانشگاه حاکی از نقدی است که بیشترین آزمایش نظریه ارزش را در دفاع از

کارل مارکس، آخرین قهرمان بزرگ اقتصادی خود، به یاد می‌آورد.

این نویسنده یوگن فون باهوم-باوک (۱۸۵۴-۱۹۱۴)، وزیر اواخر قرن نوزدهم اتریش و معلم اقتصاد جوزف شوامپتر در دانشگاه وین بود. وی تصریح کرد: کارگران لیاقت سهم در سود حاصل از کار خود را ندارند، زیرا در کارهایی که قبلاً ارزش بازار آن‌ها مشخص نشده بود، دستمزد دریافت می‌کردند. بخشی از خطری که یک کارآفرین عصبی ایجاد می‌کند، اشتغال نیروی کار برای تولید چیزهایی است که شاید هیچ کس آن را خریداری نکند. کارگران به درستی خواستار دستمزد عادلانه بدون در نظر گرفتن مشقت مصرف‌کننده هستند. از این نظر، باهوم باوک نظریه ارزش کار را به معنای واقعی کلمه از مارکس وام گرفت، که مانند پیشینیان مسیحی خود (اما برخلاف باهوم-باوک)، اعتقاد نداشت که بازارکار ضامن طبیعی دستمزدهای منصفانه است. در همین راستا، در صورت اتفاق افتادن فروش محصولات، کارگران حق پرداخت اضافی ندارند. این امر می‌تواند ریسک محاسبه شده کارآفرین را به ضرر تبدیل کند و بدین ترتیب باعث ایجاد انگیزه‌ای برای صنعت شود.

درس موسسات آموزش عالی مشخص است. هیئت‌امنا یا مدیران ارشد این موسسات باید مانند کارآفرینان شرکتی رفتار کنند که نگرش لیبرال نسبت به سرمایه‌گذاری دارند، در صورتی که آن‌ها نگرشی محافظه‌کارانه نسبت به بازده دارند. این امر مستلزم حمایت از دانشجویان و کارکنان است حتی اگر بازده آن‌ها به‌عنوان سرمایه‌گذاری ضعیف باشد بدون این که در زمان درست پاداش فوق‌العاده‌ای به آن‌ها بدهند. بنابراین حق الزحمه در رشته‌ها نباید بیش از حد تحت تأثیر درآمد پیش‌بینی شده باشد و همچنین به‌طور مشابه حقوق و دستمزد نباید باعث افزایش تقاضا برای انواع مختلف دانش شود. به طور خلاصه، منابع مالی دانشگاه نباید محدود به شاخص‌های نوسان بازار باشد. از این گذشته، مزیت بازار که اکنون از نوعی دانش برخوردار است، باید با گذشت زمان از بین برود، زیرا بیشتر به دست می‌آید و در نهایت در زیرساخت‌های جامعه مدرن تر جذب می‌شود. در حقیقت، موسسه این فرسایش را به‌عنوان بخشی از نابودی سرمایه‌های اجتماعی که چهره واتیکان را تشکیل می‌دهند، ترغیب می‌کند.

اگر یک موسسه آموزش عالی قصد دارد فعالیت مادام‌العمر منابع باهوش را حفظ کند با ارائه روتین قراردادهای رسمی اعضای هیات علمی از هزینه‌های بلندمدت ناشی تاخیر این امر جلوگیری خواهد کرد. به دلیل وسوسه مبتکران آکادمیک برای تبدیل شدن به آنچه که اقتصاددانان به‌عنوان رانت‌جویان تمسخر می‌کنند- افرادی که توسعه یا کاربرست تفکرات بدیع خود را با اعمال هزینه‌های

بسیار بالا برای تازه واردان کم رنگ می‌کنند (McKenzie & Tullock, 2012). مطمئناً، نهادینه سازی عادی رشته‌های دانشگاهی، رانت جویی را تشویق می‌کند و از این طریق «وابستگی به مسیر» را برای رشد دانش تقویت می‌کند. آنچه توماس کوهن (1970) به طرز ناخوشایندی «پارادایم» خوانده است، چیزی بیش از تبدیل چارچوب مفهومی مبتکران به یک برنامه مجاز برای تحقیقات بیشتر در یک حوزه مطالعاتی نیست که می‌توانست - و احتمالاً هم چنان بتواند - از یک چارچوب مفهومی کاملاً متفاوت مورد خطاب واقع گردد. این پارادایم‌ها چنان در کارهای روشنفکرانه مشخص شده‌اند، که نشان دهنده تأثیر هاله‌ای<sup>۱۳</sup> است که به سادگی با نسل اول تعدادی نتایج پژوهشی موثر همراه می‌گردد.

با این حال، بار دیگر با نگاهی بسیط به دلالتان روشنفکر، اولویت فیزیکی در تحقیقات، به این خرافات منجر می‌شود که اولین مسیر در یک حوزه جدید، تنها یا بهترین مسیر است. البته، اگر افراد زیادی به اندازه کافی به این خرافات اهمیت دهند، می‌تواند به یک پیشگویی خودمحقق تبدیل شود، که در این مرحله به‌عنوان یک «سنت پژوهشی» تحت سلطه آیین‌های زیارتی و حمایتی قرار می‌گیرد، که پرهیز یا حتی فرار از آن بسیار دشوار است. بنابراین یک فلوشیپ پسادکتری در آزمایشگاه خوب یا نامه‌ای از یک استاد معتبر می‌تواند لحظه‌ای خاص برای جوانه زدن یک کارراهه شغلی آکادمیک باشد.

در «بازارهای معمولی» این مشکل بوجود نمی‌آید، زیرا موفقیت قابل توجه یک محصول جدید باعث می‌شود تا کارآفرینان به معنایی کارآمدتر دستیابی به اهداف مشابه یا مرتبط را دنبال کنند. تازگی به مثابه انگیزه‌ای برای نابودی خلاق است. مطمئناً، تاریخ حقوقی سرمایه داری به طور فزاینده ترمزهایی برای این گرایش از طریق افزایش حقوق مالکیت معنوی به وجود آورده است. اما این استفاده قاطعانه از قانون برای محدود کردن تجارت آزاد صرفاً به دنبال دیپلماسی دیپلمات‌های علمی است که اگر به طور کامل ایجاد نشود، به طور ناگهانی اصطلاحات و تعرفه‌های تکنیکی تولید می‌شود که به راحتی برای ادبیات پژوهش و تعداد استناد مقالات ژورنالی تعلق می‌گیرند.

به خاطر داشته باشید که کاربرد اصلی «دیسپلین‌ها» در زمینه‌های تحقیق آکادمیک یک پیشرفت در قرن نوزدهم بود که مربوط به نهادینه شدن دوره دکتری است. به‌عنوان مدرکی که حرفه‌ای بودن در دانشگاه را تأیید می‌کند (Clark, 2006). قبل از آن زمان، «دیسپلین» عمدتاً در بستر زندگی مذهبی مورد استفاده قرار

می‌گرفت (که از آن «علم و حرفه‌ی» ماکس وبر به تعیین ادامه داد (Weber, 1958) و در اواخر قرون وسطی، کارکردهای مدیریتی دکترها (پژشکی، حقوق، الاهیات) که در هر دو فضای مقدس و سکولار فعال بود، را تحت پوشش قرار می‌داد.

اگرچه دانشگاهیان تمایل دارند موسسات آموزش عالی را به صورت سازمان یافته در اطراف دیسپلین‌ها ببینند، اما نیازها و نیازهای تخصصی حرفه‌ای رشته‌های مختلف، موسسه را در جهات رقابتی سوق می‌دهد و دیپلمات علمی باید بتواند در مقابل آن‌ها دوام بیاورد. به طور خاص، علوم طبیعی با توجه به نیاز بالا به سرمایه گذاری انسانی، کاملاً با ویژگی فنی بلای کار و همچنین با فرهنگ رقابتی شدید، انسجام داخلی موسسه آموزش عالی و روحیه تیمی گره خورده است. برای ایجاد عدالت در بین رشته‌هایی که الزامات منابع و دستاوردهای احتمالی آن‌ها تا حد زیادی متفاوت است، ممکن است دیپلمات علمی نیاز به بازگشایی موضوعاتی داشته باشد که امانوئل کانت در ابتدا در مقاله مجادله آمیزش در 1798 خود با عنوان «مسابقه دانشکده‌ها»، یک الهام بزرگ برای دانشگاه هومبولتی داشت (Fuller, 2013).

بنابراین دیپلمات علمی باید قادر به پاسخ به پرسش‌های دانشگاهیان برای پیشبرد پژوهش باشد. با یادآوری نقش تاریخی قانون به‌عنوان معصومیت سرمایه‌داری انحصاری در دوران پیشرو در ایالات متحده، ممکن است بگوییم که موسسه آموزش عالی در اینجا به‌عنوان یک «اعتمادساز-معرفتی» عمل می‌کند. دو روش کلی برای تفکر در مورد این کارکرد وجود دارد، که هر دو برای بی‌اثر کردن سازمان‌های سنجش رشته محور طراحی شده است (یعنی آژانس‌های اعتبارسنجی حرفه‌ای عمومی و خصوصی) که بطور مستقل از موسسات آموزش عالی وجود دارند، هرچند اعضای آن‌ها به‌عنوان افرادی واجد شرایط و متخصص شناخته می‌شوند. لازم است از یک سو برای دانشگاهیان انگیزه لازم فراهم شود تا با انتقال تحقیقات خود در آموزش، خود را از لحاظ امتیاز معرفتی خودسازی کنند و از طرف دیگر، حوزه پژوهش خود را به نفع دیگری خالی نکنند. البته هیچ تضمینی وجود ندارد که این تغییرات به بینش جدیدی منجر شود. اما این بخشی از هیجان در این طبقه خلاق است: برنده یا بازنده مهم نیست، مهم شادمانی از فرصتی برای لذت بردن از یک بازی بالقوه معنادار اجتماعی است، در واقع چهره خندانی از کازینوی کپیتالیزم (Florida, 2002).

دیپلمات علمی در برابر کاپیتالیزم رانتی

ویژگی‌های تاریخ طبیعی بشریت، لزوماً در صورت‌های هنجاری مطلوب درک



نشده است، کاپیتالیسیم و دانشگاه هر یک می‌توانند به‌عنوان یک تمرین تشخیص الگوی مسیر طولانی وابسته، نتایج دوره‌ای که دارای قدرت‌های مولد (پارادایم‌ها و پنتت‌ها) هستند درک شوند. این چرخش ذهن برای سرمایه دار متداول است که به سوی مرزهای سوداگری (آینده‌ها) برای ایجاد منافع و فرد دانشگاهی حداقل به معنای مدرن دانشمند کسی که به دنبال رتبه بالاتر وحدت و کنترل (با نام «دانش و قدرت») است، سوق پیدا می‌کند. چیزی که برای یکی «دارایی»<sup>۱۴</sup> خوانده می‌شود و برای دیگری «نظریه».

در هر دو مورد، فرایند مشابه آغاز می‌شود. شما برخی تعامل‌های تعریف شده موفق را (گاه به عنوان مشارکت کننده) در شرایط مختلف مشاهده می‌کنید، اما بدون این که دقیقاً بدانید چه چیزی باعث تعامل می‌شود. با این وجود این امر نه دلبخواهی و نه محدود به یک عادت ساده است. پس با ارائه نسخه انتزاعی تری از تعامل که می‌تواند به طور منظم از طریق دستورالعمل یا کدنویسی اعمال شود چیزی کسب می‌نماید. دانشی که از تعامل‌ها تولید خواهید کرد، چیزی است که مارکسیست‌ها آن را «ارزش مازاد» و فلاسفه ذهن «فوق العاده» می‌نامند، به این معنا که دانش جدید فراتر از جناح‌های اصلی در تعاملاتی می‌رود که این بدون آن‌ها ممکن نبوده است (Sohn-Rethel, 1978).

قانون مالکیت معنوی برای این روش تفکر درباره امور طراحی شده است. حق ثبت اختراع یا پتنت انتزاعی از تعاملات فیزیکی یا انسانی خاص است که به موجب آن اجزا یا عامل‌های اصلی برای ایجاد اثرات مشابه به روش‌های مختلف، مانند آنچه در پتنت تجویز می‌شود، تبدیل می‌گردند. در حالت ایده آل، حداقل از دیدگاه مخترعین، حق ثبت اختراع آنچه را که ریاضیدانان از آن به‌عنوان «تابع» یاد می‌کنند را مشخص می‌کند (Fuller, 2012:2013).

به زعم فیلسوف پراگماتیک آمریکایی چارلز سندرز پیرس<sup>۱۵</sup>، این محصول استنتاج گمانه‌زنانه<sup>۱۶</sup> مکانیکی است: الگویی برای ساخت کنش ایجاد شده است. از دیدگاه قانونی، این جذب کننده رانت‌ها یا حق امتیازها<sup>۱۷</sup> است، چنانچه دیگران منفعت کاربرد پتنت را برای اهداف خود می‌بینند. در حقیقت، یک حق ثبت اختراعی که خوب طراحی شده باشد، «دامنه کاربردی» ایجاد می‌کند که در آن دارنده پتنت می‌تواند با اختراعات بعدی یا بیشتر را به سادگی با کنترل مرزی

14. finance  
15. Charles Sanders Peirce  
16. abductive inference  
17. rents and royalties

مجدداً به صورت رانتی انجام دهد.

در مورد نوآوری‌های جدی تر غیرفن آوران آکادمیک، اتفاق مشابهی رخ می‌دهد. این فرایند، اگرچه به طور رسمی کمتر تقویت می‌شود، اما توسط سیستم مرجع دهی دانشگاهی تسهیل می‌گردد، و باعث می‌شود روابط وابسته بین نویسندگان پیرامون یک متن بسیار استناد داده شده، مستحکم شود (Fuller, 1997:2000).

چنین متنی، پارادایمی برای تحقیقات بعدی است که به طور مؤثر جزئیات فعالیت‌های موقعیتی خاص را در یک نسخه چکیده شده که «ممکن است به راحتی، توسط دیگران برای استفاده و توسعه» ایجاد شده باشد، متعادل کند. این تخصیص مشمول پرداخت پاداش است که شکل دیگری از رانت یا اعتباردهی، محسوب می‌شود که بر اساس آن فرهنگ استناددهی دانشگاهی شکل می‌گیرد. این اعتباری است که امروزه کارراهه‌های شغلی در آن ساخته یا ورشکسته می‌شوند. بنابراین، تشویق مدیریتی برای دانشگاهیان برای انتشار مطالب پرستناد در ژورنال‌های با تأثیر بالا، در پایان باعث می‌شود که دانشگاهیان را به توسعه دهندگان مالکیت معنوی در پایان رانت بالای دسیپلین‌های شان تبدیل شوند.

بنابراین، توسعه مالی در دانشگاه چیز بسیار باشکوهی است. در جامعه شناسی، دو نگرش نسبتاً متضاد و همزمان وجود دارد. از یک سو، دانشگاهیان دانش خود را در همکاری با موضوعات تولید می‌کنند، که با فراهم نمودن عقد قرارداد با شرایط مربوط به مشارکت صورت می‌گیرد. بنابراین ممکن است به آن‌ها برای کارشان پرداخت داشته باشند و اطمینان حاصل شود که در معرض آسیب و تخریب قرار نخواهند گرفت، اما آن‌ها حق اعمال کنترل بر استفاده از دانش حاصل را از دست می‌دهند. این بسیار مطابق با دیدگاه سرمایه داری در تولید دانش است. البته جامعه شناس ممکن است از افراد بخواهد که درباره چگونگی متن-بندی مطالب شان اظهار نظر کنند. اما در پایان، جامعه شناس بر چگونگی چنین عقایدی حکم فرماست. در مقابل، یک قوم نگار کمتر فرقه‌ای، مانند مایکل بوراوی<sup>۱۸</sup>، رابطه مالکیت را حداقل به‌عنوان یک معیار عادی و معیوب معکوس می‌کند. وی معتقد است جامعه شناسان وظیفه اصلی برای تقویت صدای افراد نسبتاً بی‌صدا در جامعه را دارند. به نظر می‌رسد این امر دلالت بر این داشته باشد که جامعه شناس متعلق به گروه‌های فرعی به شیوه وکالتی است که به‌عنوان وکیل مددجو خدمت می‌کند. هر دو برای معرفی محدوددهایی دارند، زیرا هدف نهایی در هر دو مورد رسیدن به نتیجه مثبت برای مشتری یا موضوع است.

18. Michael Burawoy

در هر دو مورد کاپیتالیست و دانشگاه، دانش بدست آمده در اصطلاح لاتین که کلمه‌ای از اشغال یک فضای خاص (مفهومی) که نیاز به مذاکره توسط هر کسی که مایل به حرکت در یک فضای عمومی تر باشد دارد، وام گرفته شده است. از مرکزیت نفت به‌عنوان منبع انرژی استفاده کنید. فرآورده های نفتی با بنزین تفاوت دارند زیرا ارزش سابق - که در بازار کالاها تعیین شده است - با توجه به اهمیت سهم بنزین در فرآیندهای حیاتی انسانی و تعیین هزینه جایگزینی آن در موارد مختلف، تعیین می‌شود. بازار کالاها مرتبط با نفت به‌عنوان یک ماده کل پیش بینی شده سروکار دارد، نه آن گونه که در حال حاضر توسط طرفداران خاص و مصرف کنندگان بنزین مثلاً پمپ بنزین تجربه می‌شود. با این وجود، با توجه به ماهیت درهم آمیختگی بازارها، قیمت بازار کالاها بنزینی متفقاً بر قیمت پمپ تأثیر می‌گذارد.

با این حال، آنچه سرمایه داری را پویا می‌کند - حداقل در نظریه - این است که این وضعیت به‌عنوان فرصتی برای اختراع راه‌هایی مانند بازکردن ذخایر بیشتر نفت یا حتی توسعه منابع جایگزین انرژی تلقی می‌شود. این حرکات، منابع نوآوری کارآفرینی، کمتر به وضوح در موسسات آموزش عالی دیده می‌شود. ذهنیت کلی و ساختار انگیزشی آن مناسب نیست. دانشگاهیان معمولاً بیشتر در مورد «ایستادن بر روی شانه‌های غول‌ها» را در نظر دارند تا راه‌های کارآمدتر برای رسیدن به اوج. حتی چنین رویکردهای علمی مانند «نقد» در نهایت محدود کردن اعتبار یا کاربرد یک ادعای دانش به منظور ایجاد محلی برای شخصی یا دیدگاه‌های دیگری است که فضایی را اشغال می‌کند که ادعای دانش اصلی را ندارد.

جایگزینی دانش به معنای متناسب آن، هنگامی که در موسسات آموزش عالی اتفاق می‌افتد، به طور معمول از طریق جذابیت صورت می‌گیرد، زیرا آثار به سادگی متوقف می‌شوند که مورد بحث یا استناد قرار بگیرند. یافتن معادل «تخریب خلاق» در بازارهای دانشگاهی بسیار نادر است. این می‌تواند برابر با یک «انقلاب علمی» آشکار اعلام شده باشد، که عمده‌اً برای سازماندهی مجدد کل تحقیق است - و با ارسال سبک قبلی به گرد و غبار تاریخ می‌پیوندد. خود انقلابی «انقلاب شیمیایی» آنتونی لاوازیه<sup>۱۹</sup> در اواخر قرن ۱۸ هنوز هم ممکن است روشن‌ترین مورد باشد، زیرا بیشتر انقلاب‌های بزرگ علمی فقط به صورت گذشته‌نگر توسط مورخان و روزنامه نگاران اعلام می‌شد (Kuhn, 1985).

اما دانشگاهیان ذاتاً فاقد منابع لازم برای درگیر ساختن تخریب خلاق هستند.

19. Antoine Lavoisier

در حقیقت، اگر تدریس زیربنای ساختار شکنی پژوهش انجام شود، تخریب خلاق ادعاهای دانش به طور مرتب در کلاس را محقق می‌سازد. در عمل، این بدان معناست که دانشجویان با قرار دادن مطالب درسی «به اصطلاحات خودشان»، یعنی به زبانی که با آن‌ها راحت‌تر هستند، اصل آن چیزی را که در یک دوره یا درس باید یاد بگیرند فرامی‌گیرند. مدل آموختن آن‌ها می‌تواند شیوه ای نسبتاً غیررسمی و در دسترس مربی هنگام بحث در مورد مواد درسی اختصاص یافته باشد.

متأسفانه، اساتید غالباً از دانشجویان یاد می‌گیرند که به سادگی بتوانند متن‌های متناوب را رمزگشایی کنند تا بتوانند آن کدها را در متن‌های خود تولید کنند، این امر شامل ادای احترام مناسب به نگهبانان قبلی کدهای درون متن است. ارائه‌های پاورپوینتی بیش از حد به این مطلب افزوده است. چه در کلاس درس و چه در کنفرانس، اغلب دانشگاهیان مانند بازیگران بدی ظاهر می‌شوند که نوشته‌هایی را که توسط شخص دیگری نوشته شده است، بازخوانی می‌کنند. مخاطب - دانشجوی یا همکار - آرزو می‌کند بازیگری با ذکاوت تر باشد که بتواند داستان فیلم نامه را خودش بازگو کند. این می‌تواند شبیه به «روش بازیگری» باشد، که به درون مرزهای شناختی و عاطفی بازیگر ضربه می‌زند (Benedetti, 2004). در بطن متن دانشگاهی، این سرزمین پرسش و پاسخ می‌تواند به طور مؤثر استخراج شود. متأسفانه، این دوره‌های آموزشی معمولاً توسط دانشگاهیانی صورت می‌گیرد که ادعاهای دانش خود را محصور کرده اند، به طوری که کمی بیشتر از تکرارهای هنری برای پاسخ دادن می‌گذرد. در چنین شرایطی، نمی‌توان مقامات دانشگاهی را به این فکر انداخت که پاورپوینت و سایر محصولات کار دانشگاهی کاندیداهای مناسب برای حمایت قانونی از خود دانشگاهیان زحمتکش هستند.

پس جای تعجب نیست که، بیشتر - اگر نه بیشتر - ارزیابی عملکرد دانشجویان در سطح رسیدگی صحیح از منابع صورت می‌گیرد. از این گذشته، این گونه است که دانشگاهیان نسبت به خود ارزش قائل هستند، روشی که مدیران بی‌همتا از آن استفاده می‌کنند. حتی داورهای مثبت حرفه‌ای - مثلاً «علاوه بر مفید بودن ادبیات»، بر شخصیت اصلی تولیدکننده نیز تأکید دارند، که در آن کارهای شخصی خود یک تغییر افزایشی کاملاً مشخص در همان جهت اصلی است. بنابراین، سرعت ادبی به‌عنوان یک جرم بزرگ علیه تحصیل است - اگر به درستی تخمین سهم شخص از کارهای شایسته را مهمتر از خود کار دانسته شود.

با این حال، دانشمندان متفکر دیگری نیز دانشجویان و دانشمندان را ارزیابی نمی‌کنند که بازی با این قوانین منجر به ادعاهای دانش محور می‌شود، بنابراین به منابع

معتبر صحیح که اجزای آن‌ها می‌تواند توسط یک کامپیوتر برنامه‌ریزی شده با مجموعه‌های مرتبط تولید شود، به شدت وابسته است. به داده‌های ورودی مراجعه کنید. متأسفانه بسیاری از آن چه برای کار دانشگاهی در عصر انتشارات ما صورت می‌گیرد دقیقاً این ویژگی را دارند. چنین آثاری به نوعی به «سرقت ادبی» نزدیکتر است که ارزش نگرانی در مورد آن را دارد: آن را دزدی ادبی پلاس<sup>۲۰</sup> بنامند، چیزی که کوهن بنا به تعبیری آن را «علم هنجاری»<sup>۲۱</sup> خوانده است (Kuhn, 1985).

در یادگیری صحیح مراجعه به منابع دانشگاهی، دانشجویان قادر به تبادل نظر می‌شوند به گونه‌ای که مخاطبان علمی آن‌ها به راحتی می‌توانند درک کنند و در مورد کارهای دانشگاهی به‌عنوان مالکیت معنوی فکر کنند که می‌توانند با استناد مناسب به اهداف خود راه یابند. با این وجود، ارتباط تسلط بر این مهارت‌ها و تسلط بر یک حوزه علمی به هیچ وجه آشکار نیست. من تنها خواننده مقاله‌های مجله جامعه‌شناسی نیستم ولی غالباً تعجب می‌کنم که نویسنده با توجه به قرارگیری آثار در متن مؤلف، لیست چشمگیر آثار ذکر شده را درک کرده است یا خیر. آلن سوکال<sup>۲۲</sup> موفق شد با مقاله خوب خود در یک مجله برجسته مطالعات فرهنگی در ایالات متحده «جنگ‌های علمی»<sup>۲۳</sup> را دقیقاً بر روی این فرضیه روشن کند (Ross, 1996).

در بدست آوردن سرقت ادبی، فرهنگ دانشگاهی میزان پیشرفت آن به کپی‌تالیسم رانتی را نشان می‌دهد. اگرچه نسخه‌ای علیه سرقت ادبی گرایش به‌عنوان دفاع از اصالت اقتدار ارائه می‌شود، اما در حقیقت به‌معنای حمایت از مالکیت معنوی است. نتیجه، سردرگمی ارزش قابل توجهی است، که به طور حتم، دانه تخریب خود را کاشته است. منطق دیالکتیکی بدین شرح است. اصالت به‌عنوان «پیوند سخت» برای تسلط بر «تحصیل» انتخاب شده است، که نمی‌تواند از طریق مشاغل کپی و چسبانده شود و شبیه‌سازی شوند. اما مطمئناً، سارقان ادبی بازی خود را علم می‌کنند، و در این فرایند - هنوز با ابزاری اقتصادی‌تر مهارت‌هایی وجود دارد که دانشمندان «واقعی» از آن‌ها برخوردار هستند. بنابراین، در مورد این سارقان ادبی پیشرفته، منابع آن‌ها بسیار متنوع است، با قضاوت خاصی روبرو شده و به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که مقالاتی راجع به تفاوت‌های بیشتری در بین متون اصلی منتشر کنند. این امر باعث ایجاد برنامه‌های رایانه‌ای مانند «Turnitin» شده است، که همه منابع داده مبتنی بر اینترنت را برای همپوشانی متنی بررسی می‌کند و به نوبه

20. Plagiarism Plus  
21. normal science  
22. Alan Sokal  
23. Science wars

خود باعث ایجاد برنامه‌های دانشجو محور شده است تا اطمینان حاصل شود که مقالات آن‌ها در «منطقه امن» قرار دارند و بنابراین، بازی «موش و گربه» همچنان به مراتب پیچیده‌تر و پیشرفت بیشتری می‌کند. در این فرایند، دانشجویان ناخواسته مهارت‌های علمی خود را تصحیح می‌کنند.

حوزه هنر نگرش سالمتری به سرقت ادبی یا تقلب دارد (Fuller, 2007). اگر یک پزشک یا فرد با تجربه نتواند تقلب را تشخیص دهد، هنرمند با آن کنار می‌آید - اگرچه همیشه می‌توان منتقدین و محققانی را مجبور به بازگشت به «صحنه جنایت» کرد. در حقیقت، هر چه بیشتر دید عمومی و تذکرات از آثار هنری تر شوند، چیزی که هر هنرمند واقعی بخواهد، این درمان آسیب پذیرتر خواند (بنابراین به راحتی می‌توان فهمید که چرا مورخ بزرگ هنری ارنست گمبریچ<sup>۲۴</sup> طرفدار کارل پوپر بود). در واقع، بازدیدها از منابع یک هنرمند بعضی اوقات برای تغییر اعتبار هنری انجام شده است. اما گاهی اوقات حتی به نظر نمی‌رسد که این دانش اضافی اهمیت چندانی پیدا کند. شهرت این هنرمند دست نخورده باقی می‌ماند - تنها به دلیل هوشمندی که هنرمند در مورد پر کردن شکاف‌ها، در واقع، ممکن است «هنر» هنرمند باشد. هارولد بلوم<sup>۲۵</sup> در مقاله‌ای به نام «اضطراب نفوذ»<sup>۲۶</sup> گزارش روان‌گاوانه جالبی از خلاقیت هنری مطرح کرد (Bloom, 1973).

این خیلی مطلوب است که موسسات آموزش عالی این نگرش نسبتاً آرام نسبت به سرقت ادبی و کلاهبرداری علمی را اتخاذ نکنند. این امر به طور مؤثر باعث می‌شود که دانشجو خروجی بهتری داشته باشد. در عوض، شیوه‌های فعلی توجه به میزان احساس نیاز اعضای هیات علمی به مراقبت از جایگاه خود است. با این حال، منبع این نیاز چیست؟ شاید دانشگاهیان احساس می‌کنند که دانش آن‌ها به سختی بدست آمده است، به طور طبیعی، کسی که سرقت انجام می‌دهد، با یک بی‌عدالتی خود را مواجه ساخته است. هنرمندان عموماً این مورد را ندارند. درست یا غلط، آن‌ها معتقدند که مملو از ایده هستند و چالش واقعی این است که آن‌ها را در بعضی از کارهای منسجم مهار کنند. هنرمندان غالباً خود را منشأ پربرترین ایده‌ها می‌دانند، اما نیازی به اختصاص اعتبار ندارند. این به دو دلایلی کاملاً معقول است:

تحت تغییر جزئی شرایط، ممکن است آن‌ها همان ایده‌ها را از دیگران، یا ذهن خودشان، دریافت کنند. و آثار هنری که آن‌ها از این منابع خلق می‌کنند، خود

24. Ernst Gombrich  
25. Harold Bloom  
26. the anxiety of influence

بیانگر اهمیت کاری است که صورت می‌گیرد.

در این اثنا، با بازگشت به سیاره دانشگاه، در دنیایی که در آنجا ایده‌ها نایابند و ارزش آن‌ها از این نظر که چه کسی آن‌ها را بوجود آورده است قضاوت می‌شود تا اینکه چه چیزی بوجود آمده است. بنابراین، نمی‌توانیم قدردان بدترین جاعلان آثار اصیلی باشیم که بر مهارت‌های نادرست تسلط می‌یابند. تفاوت اصلی این است که جعل کننده با «بایگانی‌ها» (با نام مستعار «اینترنت» برای نسل امروز) به‌عنوان یک حافظه دخیره شده برخورد می‌کند نه به‌عنوان چیزی که از لحاظ هستی‌شناسانه متمایز از موجودیت او است. در رشته‌های رسمی‌تر، جایی که دامنه نوآوری معرفتی اندکی بیشتر از پیچیدگی فنی می‌رسد، آگاهی روشن از نفوذ ذهنی تایید نشده و بیهودگی ناشی از تلاش برای کشیدن همه به پای میز عدالت برای آن وجود دارد. فلسفه تحلیلی موارد آماده عرضه را مهیا می‌کند، که شاید بدنام‌ترین آن‌ها خاستگاه‌های نظریه علی مرجع<sup>۳۷</sup> را در برگیرد (Humphreys & Fetzer, 1998).

در واقع هدف تمام این موارد این نیست که بحران هویت نفس «مسائل مرزی» را به عنوان برخی از فضیلت‌های معرفتی والاطر بازساماندهی کند. در عوض، حق قید و شرط کسی را که به‌عنوان «دانشجو» اجازه ورود به حوزه رسمی معرفتی جامعه را داشته باشد و آزادانه در محدوده آن، به‌عنوان «عوام» فهمیده می‌شود، مگر این که به طور خاص توسط یک قدرت مرتبط متوقف شود. بنابراین، این بار باید بر دوش دانشگاهی‌ها گذاشته شود تا در مقابل کسانی که آن‌ها را به‌عنوان برابری‌های بالقوه پذیرفته‌اند، ظلم معرفتی را نشان دهند. علاوه بر این، این‌ها بیشتر از لحاظ زیباشناختی منظور شوند تا اخلاقی. در این حالت، مسئله سرقت ادبی شناخته شده بیش از این است که سرقت ادبی می‌شود: این به اندازه کافی مطلوب نبود که به‌عنوان اصیل در نظر گرفته شود.

رسالت غایی دیپلمات علمی

از لحاظ تاریخی مطمئن‌ترین استراتژی موسسات آموزش عالی برای اینکه استقلال شان در بازار دانش نسبتاً کنترل نشده ای حفظ شود تغییر تولید دانش به‌عنوان مرتبه اول به کالای مرتبه دوم می‌باشد (Fuller, 2000). این زمینه‌ای است که فیلسوف تحلیلی کوین<sup>۳۸</sup> به نام «صعود معنایی»<sup>۳۹</sup> یاد می‌کند، که بیشتر به صورت محاوره

27. causal theory of reference  
28. Quine  
29. semantic ascent

ای با عنوان «حرکت به فرا<sup>۳۰</sup>» شناخته می‌شود (Quine, 1960).

در این بین می‌توان به محوریت کانت در کتاب نزاع دانشکده‌ها<sup>۳۱</sup> به ایده هومبولت در مورد دانشگاه مدرن اشاره کرد. برای کانت، فلسفه زمینه‌ای که تاکنون فاقد هویت تحصیلی واضح است - با قول استاندارد برای ارزیابی ادعاهای دانش و در نتیجه جنجالی در میان دانشکده‌های رقیب، مهلت بخشش چنین کالاهای دست دوم را فراهم می‌آورد. در قرن بیستم، جستجوی این استاندارد به معنای متداول «معرفت‌شناسی» پذیرفته شد.

قبل از این که به یک استراتژی نهادی عمومی‌تر برای اطمینان از این که دانشگاه در معرض بازار دانش قرار دارد، به‌عنوان کالای درجه دوم، توجه شود، ارزش دارد که برای دستیابی به همان تأثیرات، سه استراتژی متمایز مبتنی بر رشته را برجسته کنیم:

۱. پروژه‌های دانشگاهی یک نظریه سوداگرانه یا شاید حتی قلمرو اشیاء انتزاعی را طرح‌ریزی می‌کند، که به طور موثری حق جست و جو را اعطا می‌کند، به گونه‌ای که هر کسی که بعداً به صورت تجربی، جنبه‌های طرح را تأیید و یا فوری کند، به طور موثری مجبور می‌شود به نوعی ادای احترام به چشم‌انداز نماید. ریاضیات با توجه به سابقه کار پیش بینی‌پذیری‌های عمیق واقعیت، اعم از منطق نمادین تا هندسه غیر اقلیدسی، پایه و اساس علمی خود را بر این اساس حفظ می‌کند.

۲. انسان دانشگاهی به طور معمول یک اومانیسست - یک فرد یا فرهنگ پیشرو را مشخص می‌کند که به نفع او به صورت گذشته نگر و منفی خواه درخواست می‌شود. به‌عنوان مثال، ممکن است ادعا شود که یک ادعای دانش غربی از لحاظ شخصیتی، در واقع توسط غیرغربی‌ها ساخته شده است، یا از طرف دیگر، ادعای دانش ظاهراً جهانی فقط به دلیل حفظ مقامات غربی از آن وضعیت برخوردار است (دلالت بر این که دیگر بالقوه مشروعیت ندارد. - ادعاهای غربی سرکوب می‌شوند).

۳. انسان دانشگاهی به طور معمول در زمینه خط مشی‌های عمومی - نگران این است که به دلیل عدم اهمیت سیاست کوتاه مدت، ممکن است کل حوزه تحقیقاتی بدون تأمین اعتبار باقی بماند. پس از آن، این درمان نسخه ای از واگنر پاسکال<sup>۳۲</sup> است که سعی می‌کند مردم را با اعتقاد به خدا توهین کند و با در نظر گرفتن پیامدهای بی‌ایمانی در دنیایی که معلوم است، خدا وجود داشته است. به عبارت دیگر، حتی

30. going meta  
31. Contest of the Faculties  
32. Wager Pascal

اگر کسی فایده فوری تحقیقات شما را نبیند، در صورت غفلت، پرونده آسیب‌های احتمالی را مطرح کنید. بنابراین کالاهای دانش مرتبه دوم به‌عنوان نوعی بیمه مرتبه بالاتر تولید می‌شوند. تحقیقات در زمینه‌های متنوع به‌عنوان بوم‌شناسی جهانی (برای جلوگیری از تغییرات گسترده آب و هوا) و هوش مصنوعی (برای جلوگیری از دستگاه‌های «فوق برنامه») تحت این موضوع قرار می‌گیرند.

اما می‌توان فرض کرد که ایده دانش را به‌عنوان یک «کالای مرتبه دوم» به‌عنوان یک مفهوم اقتصادی‌تر به معنای واقعی کلمه باشد. در این حالت، «استقلال» به معنای توانایی تبدیل بازار به نفع شخصی است، به‌طوری که تولیدکنندگان دانش رقیب مجبور به رقابت در منطقه مورد نظر خود می‌شوند. این روش دیگری است که می‌توان به تعریف اصلی شومپیتر از کارآفرینی به‌عنوان «نابودی خلاق» بازارها نگاه کرد. هنری فورد شومپیتر نمونه مثال زدنی است زیرا او بازار حمل و نقل را مجدداً تنظیم کرد تا محصول خود، اتومبیل، استاندارد را تعیین کند که رقبا در آن زمان باید برآورده کنند یا از آن پیشی بگیرد (Schumpeter, 1942). نه تنها امروز، بلکه در طول تاریخ خود، موسسات آموزش عالی به‌طور دوره‌ای مجبور شده‌اند تا بازارهای دانش را «خلاقانه» تخریب کنند تا بر چالش‌های موقعیت نخست خود به‌عنوان تولیدکننده دانش معتبر غلبه کنند.

در ابتدا، ارتباط کارآفرینی شومپیتری با دیپلمات علمی امروزی ممکن است چندان واضح به نظر نرسد. از این گذشته، فورد در واقع نوآوری درجه یک را ایجاد کرد که براساس آن او یک بازار جدید ایجاد کرد که نوآوری درجه دوم شد. اما با بررسی دقیق‌تر، موسسات آموزش عالی ثابت می‌کنند که تفاوت چندان با هم ندارند. موضوع اعتبارسنجی مدارس ابتدایی و متوسطه را هم از نظر دوره‌هایی که آموزش داده می‌شود و هم افرادی که مجوز آموزش آن‌ها را دارند، بگیرید. اگرچه موسسات آموزش عالی بر روی شیوه‌های روزمره کنترل زیادی ندارند، اما با این وجود آن‌ها نقش مهمی در تعریف مبانی و حتی منطق آموزش موضوعات مختلف تدریس شده دارند که تا حدود زیادی آینه آن‌ها در موسسات آموزش عالی تدریس می‌شود. به‌عنوان مثال، در انگلستان، جغرافیا از معدود موضوعاتی است که جای آن در برنامه درسی مدارس به دلیل ابتکارات مبتنی بر دانشگاه نبوده است (Goodson, 1988).

بنابراین، جایزه ای بسیار ناچیز که نسبت فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های وابسته به موسسه آموزش عالی به‌طور معمول به‌عنوان استاندارد طلایی عملکرد مدارس تلقی می‌شود، دقیقاً به این دلیل است که فرض می‌شود موسسه تعیین‌کننده اصلی آنچه مدارس می‌آموزند، است.

امروز این نکته آخر کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، به خصوص با توجه به افزایش روزافزون هر گروه از دانشجویان در دانشگاه. با این حال، یک نسل پیش، زمانی که حضور در دانشگاه - خارج از ایالات متحده - نیمی از همگروه فعلی خود بود، مسیر شغلی فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها و دارندگان مدرک دانشگاهی بسیار متمایز بود. با این حال، حتی در آن زمان موسسات آموزش عالی استاندارد عملکرد مدرسه را تعیین می‌کردند. در این زمینه، کالاهای مرتبه اول مربوطه که توسط موسسات آموزش عالی تولید شده‌اند، کتاب‌های درسی مبتنی بر دسیپلین‌ها بوده‌اند که نسخه‌های ساده شده از آن هم چنان با ورود به کلاس‌های دبیرستان، با تأثیر کلی استاندارد سازی نحوه ارتباط معلمان در زمینه‌های موضوعی خود، ارتباط برقرار می‌کنند.

مطمئناً، اگر انتظار حضور در دانشگاه توسط دبیرستان‌ها وجود داشته باشد، ممکن است دیپلمات‌های علمی مجبور شوند، هنگام تعریف محتوای دانش حوزه‌های آموزش داده شده، نگرش کمتری نسبت به مدارس متوسطه و حتی ابتدایی را پرورش دهند. به ویژه، معلمان مدارس نسبت به منابع غیر دانشگاهی - به ویژه قومی و مذهبی مبتنی بر اقتدار معرفتی که دانش آموزان از محیط‌های محلی خود می‌آورند، حساس‌تر هستند. در گذشته، اجرای دولت از آموزش سکولار به‌طور خاص برای مقابله با چنین موانع احتمالی همبستگی ملی طراحی شده بود. در حقیقت، هویت رشته‌ای جامعه‌شناسی در اوایل قرن بیستم، به ویژه در فرانسه و ایالات متحده، با این پروژه هماهنگ سازی معیارهای معرفتی در کل سیستم آموزش، گره خورده بود، چیزی که مترقی‌های آمریکا مانند جان دیوی به‌طور خاص آن را به‌عنوان ملت معرفی کردند. دیگ ذوب فلزات<sup>۳۳</sup>.

با این حال، از آنجا که موسسات آموزش عالی حمایت‌های سیاسی و اقتصادی بی‌قید و شرط در دولت را از دست می‌دهند، لازم است تا روابط خود را با دانش‌های محلی که به‌طور طبیعی در سطح مدارس صدا ایجاد می‌کنند، مجدداً مذاکره کنند. در حالی که جدال بین موسسات آموزش عالی و مدارس بر سر آن که چه دانشی برای تدریس ارزشمند است بستگی به سال‌های پیش رو دارد، حداقل طرف‌های رقیب فهم مشترک خود از دانش به‌عنوان کالای مرتبه دوم، یعنی یک استاندارد جهانی بالقوه از تفکر و رفتار را به اشتراک گذارند.

تهدیدهای جدی‌تر برای استقلال دانشگاه توسط مدیران دانش ایجاد می‌گردد که وجود دانش را به‌عنوان کالای مرتبه دوم مورد تردید قرار می‌دهند، که براین مبنا دانشگاه‌ها ممکن است ادعا داشته باشند. در این جا باید این را بخاطر بسپاریم که



عبارات رایج در دوران ما، مانند «جامعه دانش» و «اقتصاد دانش»، عمدتاً به افتتاح بازار کالاهای دانش به تأمین کنندگان جدید اشاره دارد (Fuller, 2002). در نتیجه در این لحظه مهم در تغییر به سمت اقتصاد سیاسی نئولیبرال، دانشگاه‌ها مجبور شدند نه تنها منابع خود را ظرفانه گسترش دهند، بلکه باید با انواع تنش‌های داخلی که یک دیپلمات دانشگاهی به طور عادی از آن برخوردار است، مواجه شوند. از این گذشته، مؤسساتی که صرفاً به پژوهش می‌پردازند، مانند آزمایشگاه‌های شرکتی در پارک‌های علمی گذشته و امروزی، با داشتن موانع کمتری نسبت به دانشگاه‌ها، نیاز به حفظ تعادلی ظریف بین چندین نهاد دارند: هم‌تایان پژوهشی در دانشگاه‌های دیگر، همکاران دانشگاه از سایر رشته‌ها، و همچنین تابلوهای بررسی اختصاصی دانشگاه به موضوعات اخلاق و مالی. به همین ترتیب، یک مرکز آموزشی با دسترسی قابل اعتماد به کارفرمایان مربوطه می‌تواند کارآمدتر - حداقل از دیدگاه دانشجوی بطور مصرف کننده- نسبت به برنامه‌های کارشناسی تابع آموزش شغلی به معرفی منظم از بدنه دانش که توسط یک رشته دانشگاهی ارائه می‌شود، باشد.

در این شرایط، به راحتی می‌توان به جمع بندی مدیریت دانش مبنی بر اینکه دانشگاه به سازمانی منسوخ تبدیل شده است، پی برد که سعی می‌کند خیلی از چیزها را در یکباره انجام دهد و در صورتی که همه آن‌ها به صورت کم بهینه انجام می‌دهد (Fuller, 2002).

در این بستر، ماندگاری موسسات آموزش عالی در برابر چشم‌انداز آینده آن قرار می‌گیرد: موسسه به سادگی با روش‌های قدیمی خود سنگربندی شده است، که این امر موسسه را برای سازگاری با تغییر محیط امروز بازار ناتوان می‌سازد. به نظر می‌رسد راه‌حل آشکار، تفکیک کارکردهای موسسات آموزش عالی به سازمان‌هایی است که در درجه اول یا در بازارهای تحقیق یا تدریس متمرکز شده‌اند. با این حال، اگر تاریخ راهنمای ماست، این می‌تواند نتیجه‌گیری اشتباهی باشد.

استراتژی موفقیت‌آمیزی برای ابتکار مجدد دانشگاه در اواسط قرن نوزدهم پدیدار شد زمانی که آکسفورد و کمبریج، که بیش از ۶۰۰ سال قدمت داشتند، هنوز مجبور بودند آزمایشگاه‌های علمی را در اماکن خود جای دهند، اگرچه عمده نوآوری‌های صنعتی با پژوهش‌هایی گره خورده بود که در دانشکده‌ها انجام می‌شد و در هر صورت برای حداقل یکصد سال در کارخانه‌ها صورت گرفته است. در حالی که آکسبروج نهایتاً اجازه ساخت آزمایشگاه‌ها را در اماکن خود دلایل داد، پاسخ مدیرشان به این چالش الهام گرفته از متکلمینی بود که کلمه «دانشمند» را به زبان

انگلیسی ترجیح می‌دادند، ویلیام ویول<sup>۳۴</sup> که امروزه به‌عنوان بنیانگذار مطالعات تاریخی و فلسفی علم است.

ویول چیزی را پیشنهاد کرد که اکنون ما آن را مد نظر قرار می‌دهیم: یعنی این که ممکن است اختراعات در انواع مکان‌های غیردانشگاهی ظهور پیدا کنند، اما فقط دانشگاهیان می‌توانند تشخیص دهند که آیا این اختراعات چیزی بیش از حوادث شانسی هستند. این امر به این دلیل است که دانشگاهیان - بر خلاف مخترعین - به این اطمینان دارند که تمام آن چه را که ما می‌شناسیم به‌عنوان یک وحدت سیستماتیک شکل می‌گیرند، چیزی که به طور مرتب در برنامه‌های درسی دیده می‌شود، زیرا دانش جدید در چارچوب‌های مفهومی موجود ادغام می‌شوند تا به نسل بعدی برسند. در آن صورت، برای هر اختراع، دانشگاهی می‌خواهد بداند که چرا این کار را می‌کند و به خصوص وقتی کار نمی‌کند، که به نوبه خود زمینه‌های پیشرفت را فراهم می‌کند - در حالت ایده آل در محیط تنظیم شده آزمایشگاهی دانشگاه.

در این زمینه، آکسبریج می‌تواند اعتمادهای درک شده خود را به فضائل تبدیل کند: یعنی مبنای ایدئولوژیک آن در کلام انگلیکان<sup>۳۵</sup> و پایه مادی آن در مالکیت مناسب. آن‌ها در کنار هم زمینه‌هایی را فراهم کردند که به اندازه کافی از فضاهای روحی و جسمی نوآوری صنعتی حذف شوند تا آکسبروج به‌عنوان کارگزاران صادق ادعاهای دانش ناشی از آن سایت‌ها ظاهر شوند. علاوه بر این، در موقعیت قرار دادن آکسبروج به‌عنوان دروازه بانان در جریان آزادانه اختراعات، ویول قصد ندارد این جریان را خنثی کند. در عوض، هرچه منابع نوآوری بیشتر مورد تأثیر قرار گیرد، ضرورت ایجاد استانداردهای مشترک برای تفکیک قابل اعتمادتر از اختراعات غیرقابل اطمینان در ابعاد گوناگون است که نه تنها مبانی نظری آن‌ها را شامل می‌شود، بلکه خطرات بالقوه مالی و بهداشتی که برای پذیرندگان این نوآوری‌ها را به وجود می‌آورد.

امروزه به راحتی می‌توان از مرکزیت موسسات آموزش عالی در نهادینه کردن استانداردهای قابل اعتماد بودن تجربی در تولید و گردش محصولات دانش آگاهی چشم پوشی کرد - آنچه مدیران آن را «کنترل کیفیت» می‌نامند و فیلسوفان علم به‌عنوان «زمینه توجیه» می‌شناسند. این تحول، که بیانگر حضور پررنگ دانشگاهیان در سازمان‌های نظارتی دولت در قرن بیستم است، ابتدا در محافل قانونی و تجاری به‌عنوان خلاف روح یک جامعه لیبرال مقاومت کرد، که در آن مردم باید آزاد باشند

34. William Whewell

35. Angelican

که خطرات خود را بر عهده بگیرند (Turner, 2003).

این حساسیت شدید بازار پنداشته می‌شد تا زمانی که اطلاعات مربوط به پیرامون اتخاذ یک نوآوری به طور گسترده منتشر شود، هر کسی که قادر به مشارکت در زندگی عمومی باشد به لحاظ ذهنی مجهز شده تا در صورت اتخاذ، گسترش و یا صرفاً اجتناب و نادیده گرفتن نوآوری، تصمیم خود را بگیرد.

از این دیدگاه، این ایده که موسسات آموزش عالی باید به طور عادی جریان دانش جامعه را واسطه کنند، به نظر می‌رسید تلاشی کاملاً مستتر برای ابداع نسخه مدرن از نظارت روحانی بر امور سکولار است. به جای این که کلیسا اقدامات شاه را تقدیس کند، آزمایشگاه دانشگاه اکنون این نقش را برای سیاست و تجارت انجام می‌دهد. در اینجا ممکن است استفاده مخرب از اصطلاح «روحانی» برای شهادت «شاهد متخصص» در امور واردات قانونی دنبال شود، تصویری که نخستین بار در اوایل قرن بیستم در آمریکا توسط هوگو مونتستبرگ<sup>۳۷</sup>، که ویلیام جیمز برای استخدام آزمایشگاه روانشناسی هاروارد استخدام کرده بود، ایجاد کرد (Winter, 2012). با این وجود، لیبرال‌های کلاسیک که از هرگونه موانع تجارت آزاد مشکوک هستند، خواستار این هستند که محصولات جدید تست‌های «روایی» و «پایایی» را که در محیط‌های دانشگاهی ساخته شده است، قبل از مواجهه با بازار، از آنچه که قبلاً به عنوان «رانت جویی» می‌نامیدند، عبور دهند. یعنی هزینه صرفاً به مالکیت و نه بهره‌وری تولید از سرمایه وابسته است - در این حالت، سرمایه فرهنگی که ناشی از صرفاً نگهداری معیارهای معرفتی است، بر اساس آن همه باید به آن اعتماد و اتکاء کنند. بنابراین، موسسات آموزش عالی چگونه می‌توانند با ارائه نوع کالاهای دانش مرتبه دوم مرتبط با استانداردهای کنترل کیفیت، مزیت بازار خود را حفظ کنند؟

پاسخ این است که موسسات آموزش عالی به طور سیستماتیک تمایلات گریز از جامعه را بر تمرکز خود منطبق می‌کنند. به عبارت دیگر، با افزایش ظرفیت جامعه برای تغییر دانش خود، در واقع از دست دادن حافظه جمعی جامعه را نیز افزایش می‌یابد. حال اگر مدیریت دانش ما راه خود را پیدا کرد و کارکردهای دانشگاه برای سازمان‌های صرفاً آموزشی و صرفاً پژوهشی تفکیک شود، ویژگی دانش را در جامعه امروز قابل تصور است. اولی منحصراً به بازار کار گرایش پیدا می‌کند، یعنی ارائه کارآمد مهارت‌های مرتبط با شغل و دومی منحصراً به مشتری‌های مختلفی متمایل می‌شود که دانش جدید برای آن‌ها می‌تواند ارزش کالاهای خود را افزایش دهد. یک نوع فعالیت دانش را در افراد و دیگری در محصولات جاسازی می‌کند، اما با

36. Hugo Münsterberg

گذشت زمان این امر بسیار دشوار خواهد بود که ببینیم هر دو فعالیت به‌عنوان «دانش» به خودی-خود محور هستند. در آن مرحله، دانش به دو بازار گسسته تقسیم می‌شود، یکی برای تکنیک‌ها (یعنی در فرد تجسم یافته) و دیگری برای فن‌آوری‌ها (یعنی تجسم خارج از شخص). ایده دانش به‌عنوان یک حالتی وحدت بخش و جهان شمول از تحقیق در عبارت طنین انداز ماکس وبر، «علم به‌عنوان یک حرفه<sup>۳۸</sup>»، منعکس می‌شود. حس خودآگاهی جامعه نیز چنین خواهد بود. این رهایی از وضعیت «پسامدرن» است که در نهایت توجیه کننده وجود دیپلمات موثر علمی را نشان می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

افق‌های سیاسی گسترده‌تری را که دیپلمات علمی دانشگاهی بر اساس یک سابقه تاریخی برای سفر پیش رو ایفاء می‌کند، می‌توان به خوبی متصور شد. امروز دانشگاه مجبور به بازگشت به ریشه‌های خود در توسعه دولت‌های قرون وسطایی به‌عنوان «شرکت‌ها» است. مانند دانشمندان اصیل، دانشگاهیان امروز باید در مقابل نیروهای گوناگون خارج از دانشگاه که موثر بر فعالیت‌هاست، از استقلال خود دفاع کنند. در قرون وسطی، ایالت‌های شهری دیوارهایی ساخته بودند که منجر به معروف شدن آن‌ها به‌عنوان «اجتماعات<sup>۳۹</sup>» (به لاتین یعنی درکنارهم چون دیوار) شد. در ابتدا این موضعی از محافظت از خود بود، موضوعی که ساسور<sup>۴۰</sup> آن را به «دانشگاه به‌عنوان پناه گاه<sup>۴۰</sup>» تغییر داد (Sassower, 2000). با این حال، ویژگی خودمحافظی در اجتماعات اصیل سرانجام منبع قدرت شد. باین افراد با دارایی مادی و ذهنی شناخته شده ریشه‌شناسی استعداد هر دو را دربرمی‌گیرد - در دنیای بی قانونی طعمه آسانی خواهند بود، اما اگر بتوانند دارایی خود را در انزوا نسبی توسعه دهند، در نهایت آن‌ها قادر خواهند بود منفعت بیشتری برای افراد خارج از دیوارها فراهم کنند. در این بستر، «آزادی» به‌عنوان شرط اجتناب از منفعت دیده نمی‌شود، بلکه برای آمادگی به منظور فراهم سازی منفعت بیشتر تلقی می‌شود. این به تبیین انزوا و اغلب پنهان کاری که زندگی دانشگاهی و صنفی را متمایز می‌گرداند، کمک می‌کند - و در دوره مدرن در حقوق مالکیت معنوی سکولاریزه شد.

37. Science as a vocation  
38. communes  
39. Sassower  
40. academia as asylum

توضیح مکمل این گفته برمی‌گردد به منطق انکیپاتور<sup>۴۱</sup>، نوعی ادامه بارداری مانند اندیشه افلاطون در ابتدا که برای بوجود آوردن شاهان فیلسوف<sup>۴۲</sup>، چنان چه جان لاک آن را خصیصه انسان خردمند<sup>۴۳</sup> می‌داند. از نظر تاریخی، ایالات شهری قرون وسطایی توسط افرادی سازماندهی می‌شد که فضای استقلال مورد نیاز را بدون دخالت در «جنجال سرمایه گذاری»<sup>۴۴</sup> قرن یازدهم و دوازدهم، در دورانی که پاپ و شاهزادگان به طور معمول برسر پیشوایی رقابت داشتند، ایجاد می‌کردند. تا زمان کنکوردات ورمز در سال ۱۱۲۲، مرزهای قضایی چنان مبهم بود که زندگی فرد با همسویی با طرف‌های نادرست می‌تواند به خطر بیافتد. مطمئناً، موضوعاتی از این دست ناپدید نشده‌اند، اما با ظهور «شرکت‌ها» به طور مؤثر عادی شده‌اند، مداخل اجتماعی که دارای حقوق «افراد غیرواقعی» با حق ذاتی انکیپاتوری است، که حتی در مواجهه با محیطی غیرمنعطف باید بیان شود. میراث این نوآوری حقوقی قرون وسطایی نه تنها شامل فرد متخلف، دولت-ملت و بنگاه تجاری می‌شود، بلکه شامل دانشگاه نیز می‌گردد. برای هر فردی که مایل به‌عنوان «دیپلمات علمی» است، پاسداری از این درک مرز هستی شناختی، در نهایت تجارت اصلی محسوب می‌گردد.

41. incubation  
42. philosopher-kings  
43. Homo sapiens  
44. Investiture Controversy

## منابع

- Benedetti, J. (2004). *Stanislavski: An Introduction*. London: Routledge.
- Bloom, H. (1973). *The Anxiety of Influence*. Oxford: Oxford University Press.
- Clark, B. (1998). *Creating Entrepreneurial Universities: Organizational Pathways of Transformation*. Oxford: Pergamon-Elsevier Science.
- Clark, W. (2006). *Academic Charisma and the Origins of the Research University*. Chicago IL: University of Chicago Press.
- Calhoun, C. (2006). 'Is the University in Crisis?' *Society* (May/June): 8–20.
- Cohen, I.B. (1985). *Revolutions in Science*. Cambridge MA: Harvard
- Gibbon, E. (2000). *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*. (Orig. 1776). London: Penguin.
- Gibbons, M., Limoges, C., Nowotny, H., Schwartzman, S., Scott, P. and Trow, M. (1994). *The New Production of Knowledge*. London: Sage. Goodson
- Goffman, E. (1961). *Asylums*. Garden City NY: Doubleday. May
- Florida, R. (2002). *The Rise of the Creative Class*. New York: Basic Books.
- Fuller, S. (1997). *Science*. Milton Keynes UK: Open University Press.
- Fuller, S. (2000). *The Governance of Science*. Milton Keynes UK: Open University Press.
- Fuller, S. (2001). 'A Critical Guide to Knowledge Society Newspeak: Or, How Not to Take the Great Leap Back to the Feudal Future'. *Current Sociology* 49(4): 177–201.
- Fuller, S. (2002). *Knowledge Management Foundations*. Woburn MA: Butterworth-Heinemann.
- Fuller, S. (2003). 'In Search of Vehicles for Knowledge Governance: On the Need for Institutions that Creatively Destroy Social Capital'. In N. Stehr (ed.), *The Governance of Knowledge* (pp. 41–76). New Brunswick NJ: Transaction Books.
- Fuller, S. (2007). *New Frontiers in Science and Technology Studies*. Cambridge UK: Polity Press.
- Fuller, S. (2012). *Preparing for Life in Humanity 2.0*. London: Palgrave.
- Fuller, S. (2013b). 'Deviant Interdisciplinarity as Philosophical Practice: Prolegomena to Deep Intellectual History'. *Synthese* 190: 1899–1916.214
- Fuller, S. (2016). *Academic Caesar: University Leadership is Hard*. London: SAGE.
- Gibbon, E. (2000). *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*. (Orig. 1776). London: Penguin.
- Humphreys, P. and Fetzer, J. (eds.) (1998). *The New Theory of Reference: Kripke, Marcus and Its Origins*. Dordrecht, Netherlands: Kluwer.
- Kolowich, S. (2013). 'Why Professors at San Jose State Won't Use a Harvard Professor's MOOC'. *Chronicle of Higher Education* 2 January.
- Kuhn, T.S. (1985). *The Structure of Scientific Revolutions* (2nd edn). (Orig. 1962). Chicago IL: University of Chicago Press.
- McKenzie, R. and Tullock, G. (2012). *The New World of Economics* (6th edn). (Orig. 1975). Berlin: Springer.
- Price, D. (1963). *Little Science, Big Science*. London: Penguin Press.
- Popper, K. (1972). *Objective Knowledge*. Oxford: Oxford University Press.
- Sandel, M. (2010). *Justice: What's the Right Thing to Do?* New York: Farrar, Straus & Giroux.
- Sassower, R. (2000). *A Sanctuary of their Own: Intellectual Refugees in the Academy*. Lanham MD: Rowman & Littlefield.
- Schumpeter, J. (1934). *The Theory of Economic Development*. Cambridge MA: Harvard University Press.

## The Role of Academic Diplomats in the Political-economic Environment in Higher Education

Abstract The special functions of higher education systems in the world are identified through the analysis of the context of political economy. This political economy is often seen in higher education as part of the church and part of the casino. The two can be redefined as the Vatican and the Vegas Heart of Higher Education, respectively. In this regard, successful scientific diplomats have established their independence by protecting the bases and expanding it, and can crystallize the most intellectual adventures within the borders of their institution. This requires a forward-looking macroeconomic strategy, on the one hand, and the use of other scientific diplomats, on the other, to protect higher education from current market epistemological distinctions in the face of market pressures. In this article, with the analytical and comparative review of authoritative sources in the constructive space of neoliberalism and the atmospheric effects of political economy along with rentier capitalism, the mission of scientific diplomats in higher education has been reviewed.

Key Words: Academic Diplomat, Higher Education, Political economy, Neoliberalism, Rentier Capitalism

- Schumpeter, J. (1942). *Capitalism, Socialism and Democracy*. New York: Harper & Row.
- Sohn-Rethel, A. (1978). *Intellectual and Manual Labour*. Atlantic Highlands NJ: Humanities Press.
- Quine, W.V.O. (1960). *Word and Object*. Cambridge MA: MIT Press.
- Ross, A. (ed.) (1996). *Science Wars*. Durham NC: Duke University Press.
- Rothschild, E. (2001). *Economic Sentiments*. Cambridge MA: Harvard University Press.
- Weber, M. (1958). 'Science as a Vocation'. In H. Gerth and C.W. Mills (eds.), *From Max Weber* (pp. 129–58). (Orig. 1918). Oxford: Oxford University Press.
- Winter, A. (2012). *Memory: Fragments of a Modern History*. Chicago IL: University of Chicago Press.
- Wolf, A. (2002). *Does Education Matter? Myths about Education and Economic Growth*. London: Penguin Press.



سال اول، شماره ۱،  
زمستان ۱۴۰۰



نقش دیپلمات های  
علمی در آموزش عالی  
از منظر اقتصاد سیاسی